

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«ثم لا يخفي: أن دليل الاستصحاب أيضاً لا يفي بقيامه مقام القطع المأخوذ في الموضوع مطلقاً، وأن مثل لا تنقض اليقين لابد من أن يكون مسوقاً: إما بلحاظ المتيقن، أو بلحاظ نفس اليقين».

ادامه امر ثالث

در امر ثالث دو مطلب مهم باقی می ماند:

مطلب اول

همانطور که امارات قائم مقام قطع موضوعی نمی شوند استصحاب نیز قائم مقام قطع موضوعی نمی شود، آن دلیلی که دلالت بر حجت استصحاب دارد نمی تواند استصحاب را قائم مقام قطع موضوعی قرار دهد، دلیلی که دلالت بر حجت استصحاب دارد، این روایت معروفه است: «لا تنقض اليقين بالشك»، مرحوم آخوند می فرمایند این روایت را وقتی می خواهیم معنا کنیم یا به ظاهرش باقی می گذاریم یعنی می گوئیم خود یقین و شک مراد است. لا تنقض، یقین را به شکي که بعداً پیدا می کنیم، بنابراین اگر شارع استصحاب را حجت قرار دهد، بلحاظ نفس اليقين حجت قرار می گیرد و نتیجه ی این می شود که شارع می فرماید شک را قائم مقام یقین دان، بنابراین استصحاب جای یقینی که در موضوع دلیلی أخذ شده واقع می شود، نتیجه این می شود که استصحاب قائم مقام قطع موضوعی شود؛ اگر گفتیم شارع می فرماید شک را به منزله ی یقین قرار بده نتیجه این می شود که در آن دلیلی که یقین بنحو موضوعی دخالت دارد شک استصحابی هم قائم مقام همان یقین است، برداشت دوم از این حدیث این است که بگوئیم در حدیث تصرف کنیم، بگوئیم یقین به معنای متیقن است و شک بمعنای مشکوک است، «لا تنقض اليقين بالشك»، یعنی لا تنقض متیقن را به مشکوک، نتیجه این می شود که شارع مقدس می خواهد استصحاب را به لحاظ متیقن معتبر قرار دهد؛ مثلاً مکلف قطع به طهارت داشته است، بعد از گذشت یک ساعت در طهارت شک می کند، در این صورت یک قطع و شک داریم، قطع به طهارت و شک در طهارت و یک متیقن و مشکوک داریم، متیقن طهارت است، مشکوک این است که بعد از گذشت یک ساعت آیا هنوز طهارت دارد یا ندارد؟ اگر گفتیم لا تنقض اليقين بالشك، شارع می خواهد مشکوک را به منزله ی متیقن قرار دهد، می گوید مشکوک را متیقن فرض کن، دیگر کاری به قطع موضوعی ندارد، نمی گوید شک را به منزله ی یقین فرض کن، اگر این راه رفتیم که مشکوک به منزله ی متیقن باشد نتیجه می گیریم که دلیل استصحاب فقط آن را قائم مقام قطع طریقی یعنی واقع قرار می دهد و کاری به قطع موضوعی ندارد، پس دو گونه می توانیم از لا تنقض تعبیر کنیم:

الف: یکی مشکوک به منزله ی متیقن، نتیجه ی آن این می شود که نمی تواند استصحاب قائم مقام قطع موضوعی شود، چون در این بیان شارع نمی گوید شک خود را به منزله ی یقین بدان، می گوید مشکوک را به منزله ی متیقن بدان.

ب: در یقین و شک تصرف نکنیم، یقین یعنی یقین و شک هم یعنی شک، شارع می‌گوید شک را به منزله‌ی یقین بدان، استصحاب قائم مقام قطع موضوعی واقع می‌شود و چون این دلیل قدرت اثبات هر دو را ندارد، شارع در دلیل واحد می‌تواند شک را نازل منزله‌ی یقین قرار دهد یا می‌تواند مشکوک را نازل منزله‌ی متیقن قرار دهد، با یک دلیل، یک تنزیل بیشتر امکان ندارد، پس یکی از این دو باید باشد چون این تنزیل که مشکوک به منزله‌ی متیقن باشد نیاز به قرینه ندارد و اینکه شک به منزله‌ی یقین باشد نیازمند قرینه است، نتیجه می‌گیریم که استصحاب هم مانند سایر امارات قائم مقام قطع موضوعی قرار نمی‌گیرد؛ این یک مطلب مهمی که مرحوم آخوند فرموده‌اند.

مطلب دوم

مطلب مهمی که بیان می‌کنند و بحث بسیار مهم و مشکلی است، در مقصود مرحوم آخوند شاگردهای ایشان اختلاف کرده‌اند، مطلب بسیار دقیقی است، خوب دقت کنید تا بتوانیم این مطلب را آنچنان که باید و شاید بررسی کنیم.

مرحوم آخوند می‌فرمایند به شیخ انصاری اشکال کردیم که اگر بخواهید با دلیلی که اماره را معتبر می‌کند یا با دلیلی که استصحاب را معتبر می‌کند، به نفس همان دلیل، اماره را جای قطع طریقی و جای قطع موضوعی قرار دهید، اشکال این بود که اجتماع لحاظین بوجود می‌آید، اگر یک دلیل بخواهد هر دو تنزیل را عهده‌دار و متکفل باشد، لازمه آن اجتماع لحاظ آلی و استقلالی است.

توجیه مرحوم آخوند در حاشیه رسائل

مرحوم آخوند می‌فرمایند در حاشیه‌ی بر رسائل برای فرمایش شیخ توجیهی را بیان کردیم که طبق آن توجیه دیگر اجتماع لحاظین نمی‌شود، برای نظریه‌ی شیخ که اماره با همان دلیل دال بر حجت، جای قطع طریقی و موضوعی قرار بگیرد، یک راهی را بیان کردیم که برحسب آن راه دیگر اجتماع لحاظین بوجود نمی‌آید، مرحوم آخوند در حاشیه رسائل عبارتی دارند که تفسیر و توجیه آن مختلف است، حال ما بر اساس یکی از تفسیرها نظریه ایشان را بیان می‌کنیم.

مرحوم آخوند فرموده است که دلیلی که دلالت بر حجیت اماره دارد، یک دلالت مطابقی دارد که بحسب این دلالت مطابقی یک لحاظ دارد و یک دلالت دومی هم دارد که بین دلالت اول و دلالت دوم ملازمه وجود دارد و لکن دلالت دوم دیگر نیازی به لحاظ دوم ندارد، دلیلی که اماره را حجت قرار می‌دهد، مثلاً دلیلی که می‌گوید خبر واحد حجت است، دلالت مطابقی دارد، دلیل گفت اگر زراره یا امثال زراره یک انسان عادل خبر دادند که مثلاً نماز جمعه واجب است یا استصحاب اثبات کرد، نماز جمعه واجب است یا استصحاب گفت در زمان ائمه و پیامبر واجب بوده حال هم که زمان غیبت است نماز جمعه واجب است، این دلیلی که خبر واحد یا استصحاب را حجت قرار می‌دهد. مؤدّای اماره یا مؤدّی استصحاب را به منزله واقع قرار می‌دهد، وجوب نماز جمعه‌ای را که ما از خبر واحد و یا از استصحاب استفاده کرده‌ایم آن دلیلی که می‌گوید خبر واحد و استصحاب حجت است، می‌گوید این وجوب نماز جمعه به منزله‌ی وجوب واقعی است؛ یعنی این را قائم مقام واقع قرار می‌دهد، این را به دلالت مطابقی دلالت دارد. اما آخوند هنری که در حاشیه‌ی رسائل به خرج داده از این قسمت مطلب است که می‌فرماید اگر وجوب نماز جمعه به منزله‌ی الواقع باشد قطع به این تنزیل هم به منزله‌ی قطع به واقع است، یعنی وقتی شما قطع دارید به وجوب نماز جمعه‌ی تنزیلی، به عبارت دیگر به وجوب نماز جمعه‌ای که نازل منزله‌ی واقع است، گویا قطع به این مؤدّای تنزیلی این نیز نازل منزله‌ی قطع به واقع است و این دلالت دوم دیگر برای شارع و متکلم لازم نیست لحاظی داشته باشد.

مرحوم آخوند می‌فرمایند آن دلیلی که می‌گوید خبر واحد حجت است به دلالت مطابقی می‌گوید پس وقتی خبر واحد حجت شد و

نماز جمعه را واجب کرد یا دلیلی که می‌گوید استصحاب حجت است، به دلالت مطابقی این وجوب نماز جمعه‌ی مضمون خبر واحد یا استصحاب نازل منزله‌ی واقع می‌شود. بعد می‌فرمایند دلالت دومی داریم، دلالت دوم این است که قطع به این مؤدای تنزیلی، نیز نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی است، وجوب نماز جمعه در دلالت اول، نازل منزله‌ی واقع شد، پس وجوب نماز جمعه را واقع تنزیلی می‌نامیم، چون می‌گوییم این نازل منزله‌ی واقع حقیقی است وقتی شارع می‌گوید این وجوب نماز جمعه که از خبر واحد به دست تو رسید من این را نازل منزله‌ی وجوب واقعی قرار می‌دهم، پس این وجوب نماز جمعه واقع تنزیلی می‌شود، آن وجوب نماز جمعه در لوح محفوظ، واقع حقیقی می‌شود. تا اینجا در دلالت اول است یعنی دلالت مطابقیه.

در دلالت دوم می‌گوییم قطع به واقع تنزیلی مساوی با قطع به واقع حقیقی است، قطع به واقع تنزیلی خود نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی است؛ اینجا مرحوم شهید صدر (قده) مثالی دارد ایشان می‌فرمایند اگر کسی به انسان غریبه‌ای بگوید پسر فلانی به منزله‌ی پسر من است، لازمه‌ی این حرف این می‌شود که پسر پسر فلانی هم به منزله‌ی نوه‌ی او باشد؛ اینجا هم اینگونه است، وقتی می‌گوییم مؤدّی و مستصحب به منزله‌ی واقع است قطع به مؤدّی به منزله‌ی قطع به واقع است.

اختلاف بین شاگردان آخوند

اختلافی که بین شاگردان مرحوم آخوند است این است که دلالت دوم از کجا پدید آمده است؟ الف: بعضی گفته‌اند دلالت دوم از راه دلالت اقتضاء حاصل شده است، دلالت اقتضاء یعنی اگر این دلالت دوم نباشد تنزیل اول لغو است و اثری بر آن مترتب نمی‌شود «صوناً لکلام الحکیم عن اللغو» باید بگوییم آن حکیمی که مؤدّی خبر واحد را به منزله‌ی واقع قرار داد بدلالة الاقتضاء، برای اینکه کار او لغو نباشد باید قطع به این مؤدّی را هم به منزله‌ی قطع به واقع بداند. این را مرحوم شیخ عبد الحسین رشتی که حاشیه‌ی بسیار خوبی بر کفایه دارد و در دو جلد است و از شاگردان مبرز مرحوم آخوند بوده و نظر ایشان را به دلالت اقتضاء توضیح می‌دهد.

ب: بعضی‌ها گفته‌اند مرحوم آخوند می‌خواهد بین دلالت اول و دلالت دوم یک ملازمه‌ی عرفی بر قرار کند، مثل مثال ابن که بیان شد، اگر عرفاً شما پسر فلانی به منزله‌ی پسر من است، عرف می‌گوید پس پسر پسر فلانی هم به منزله‌ی نوه‌ی شما است، این ملازمه‌ی عرفیه است؛ اگر شارع وجوب نماز جمعه را با خبر واحد به منزله‌ی وجوب واقعی قرار داد، عرفاً قطع به وجوب نماز جمعه، یعنی قطع به این تنزیلی که نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی است، پس اماره و استصحاب می‌توانند جای قطع موضوعی بنشینند، چون نتیجه گرفتیم با استصحاب و اماره قطع به واقع تنزیلی پیدا می‌کنیم و قطع به واقع تنزیلی نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی است، اگر در یک دلیلی قطع به واقع حقیقی در موضوع آن دلیل أخذ شده باشد، قطع به واقع تنزیلی هم می‌تواند قائم مقام آن باشد.

آنگاه چون این دلالت دوم را دیگر متکلم لحاظ نمی‌کند، فقط همان دلالت مطابقی اول را لحاظ می‌کند و دلالت دوم یا بالاقتضاء یا بالملازمة العرفیة ثابت می‌شود و در طول دلالت اول است دیگر اجتماع دو لحاظ آلی و استقلالی در عرض یکدیگر لازم نمی‌آید.

اشکال به توجیه در حاشیه رسائل

این خلاصه بیانی بود که مرحوم آخوند در حاشیه‌ی رسائل برای توجیه نظریه شیخ بیان کردند؛ اما می‌فرمایند حال که ما مشغول تالیف کفایه هستیم به این نتیجه رسیدیم، آن توجیه دو محذور دارد:

اولاً: تکلف است، راهی که در آن تکلف است، عرف چنین ملازمه‌ای را نمی‌فهمد.

ثانياً: اشکال مهم‌تر اینکه این راه محال است، ولی وجه آن را بیان نمی‌کنند. مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم محقق نائینی، مرحوم شیخ ضیاء الدین عراقی و همچنین بعضی دیگر از شاگردان آخوند مثل مرحوم رشتی گفته‌اند شاید آخوند می‌خواهد بگوید این راه ما مستلزم دور است. اما بعضی دیگر گفته‌اند نه آخوند می‌خواهد بگوید بر این راه ما اثری مترتب نمی‌شود و مستلزم دور نیست.

توضیح عبارت

«ثم لا يخفى:»، مخفی نماند، حالا که گفتیم استصحاب قائم مقام قطع طریقی واقع می‌شود «أنّ دليل الاستصحاب أيضاً»، یعنی مانند امارات، «لا يفي بقيامه مقام القطع المأخوذ في الموضوع»، وفا نمی‌کند به قیام استصحاب مقام قطعی که مأخوذ در موضوع یک دلیل است «مطلقاً»، یعنی چه تمام الموضوع و چه جزء الموضوع و چه قطع صفتی و چه قطع کشفی، استصحاب جای قطع موضوعی به اقسامه الاربعه نمی‌نشیند. چون «وأنّ مثل لا تنقض اليقين»، که لا تنقض دلیل حجیت استصحاب است، در روایت وارد شده لا تنقض اليقين بالشك، آخوند می‌فرماید این تحمل یکی از این دو معنا را دارد، «لابدّ من أن يكون مسوقاً إمّا بلحاظ المتيقّن»، یعنی یا ما باید در دلیل تصرف کنیم بگوئیم لا تنقض اليقين یعنی لا تنقض المتيقّن بالمشكوك اگر چنین شد فقط استصحاب قائم مقام قطع طریقی می‌شود، چون با این بیان شارع دیگر نمی‌گوید شك جای یقین است، بلکه شارع می‌گوید مشکوک، حكم متيقّن را دارد؛ یعنی قبلاً این شيء طهارت واقعیّه داشت حال که طهارت واقعیّه این شيء مشکوک است، بگو طهارت دارد، پس کاری به قطع ندارد، «أو بلحاظ نفس اليقين» یعنی شارع می‌گوید به این شکی در درون داری به دید یقین نگاه می‌کنم، اگر شارع به دید یقین نگاه کند پس استصحاب می‌تواند جای یقین موضوعی قرار گیرد، جای آن یقینی که در موضوع دخالت دارد قرار گیرد؛ پس راه دوم این است که استصحاب بتواند قائم مقام قطع موضوعی شود؛ لکن این لا تنقض یا تنزیل می‌کند مشکوک را نازل منزله‌ی متيقّن یا شك را نازل منزله‌ی یقین تنزیل می‌کند؛ اما قدرت دو تنزیل با هم را ندارد، چون لازمه آن این است که جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلال‌ی شود و قبلاً گفتیم جمع بین این دو لحاظ محال است پس یکی از این دو تنزیل است و چون تنزیل اولی که در کتاب آمده بلحاظ المتيقّن قرینه نمی‌خواهد تنزیل دوم قرینه می‌خواهد و ما هم قرینه‌ای نداریم پس می‌گوئیم استصحاب قائم مقام قطع طریقی واقع می‌شود، اما قائم مقام قطع موضوعی واقع نمی‌شود.

«و ما ذكرنا في الحاشية»، آنچه ما ذکر کردیم در حاشیه بر فرائد شیخ انصاری، «في وجه تصحيح لحاظ واحد»، در اینکه تصحیح کنیم یک لحاظ واحد را که اگر «منزلة الواقع» شد قطع طریقی می‌شود، چون گفتیم وقتی صحبت واقع به میان می‌آید، آن قطع، قطع طریقی می‌شود و هم منزلة «القطع»، یعنی قطع موضوعی، ما در آنجا یک راهی را ذکر کردیم که دلیل حجیت اماره و دلیل حجیت استصحاب بیاید مؤدای اماره را نازل منزله‌ی قطع طریقی و قطع موضوعی قرار می‌دهد، لکن قطع موضوعی که به نحو جزء الموضوع باشد، همان طور که از جواب مرحوم آخوند نیز روشن می‌شود.

اشکال استاد به کلام منتهی الدرایه

در کتاب منتهی الدرایه آمده در این عبارت مرحوم آخوند مقداری مسامحه وجود دارد، ایشان فرموده‌اند باید بجای «في وجه تصحيح لحاظ واحد» بگوئیم «في وجه تصحيح تنزيل بنفس دليل الاعتبار»، یعنی می‌فرماید آخوند می‌خواهد بگوید یک راهی را طی کنیم هر دو تنزیل (تنزیل اماره منزله‌ی قطع طریقی، تنزیل اماره منزله‌ی قطع موضوعی)، با آن دلیل درست شود، اما اگر بخواهیم عبارت منتهی الدرایه را اینجا بگذاریم، یک مطلب از بین می‌رود، آخوند بر کلمه‌ی «لحاظ واحد» تکیه دارد، می‌گوید این راهی که ما طی می‌کنیم متکلم و کسی که دلیل را می‌آورد بیش از یک لحاظ لازم نیست انجام دهد و لازم نیست که دو لحاظ شود تا جمع بین لحاظ آلی و لحاظ استقلال‌ی پیش آید و تعجب است از ایشان که به این نکته توجه نکرده اند، با آنکه زحمت زیادی در

متنهی الدرایه کشیده اند؛ چون باید این لحاظ واحد باشد، همه اشکال این بود که اگر بخواهد قائم مقام طریقی و موضوعی هر دو شود، اجتماع لحاظین پیش می‌آید، حال می‌خواهیم راهی را به شما یاد دهیم که یک لحاظ واحد بیشتر لازم نداشته باشد، دلالت مطابقیه نیاز به لحاظ دارد اما دلالت دوم نیاز به لحاظ ندارد.

حالا بیان می‌کنند: «وَأَنَّ عطف به وجه است، «فی وجه تصحیح».

«وَأَنَّ دَلِيلَ الْإِثْمَا يوجب تنزيل المستصحب والمؤدّي منزلة الواقع»، دلیل اعتبار یعنی حیثی که موجب تنزیل مستصحب و مؤدی است، مستصحب در جایی است که استصحاب داشته باشیم، استصحاب می‌گوید نماز جمعه واجب است مستصحب وجوب نماز جمعه می‌شود یا مؤدی خبر واحد می‌گوید نماز جمعه واجب است یعنی مضمون خبر واحد وجوب نماز جمعه است، دلیل می‌گوید این مستصحب و مؤدی منزله الواقع، یعنی وجوب نماز جمعه را به منزله‌ی وجوب واقعی قرار می‌دهد.

شروع می‌کند به دلالت دوم «وَأَمَّا كَانَ»، یعنی کان دلیل الاعتبار، «تنزیل القطع»، یعنی می‌آید این مؤدی را به منزله‌ی قطع واقعی (این قطع یعنی قطع وجدانی) قرار می‌دهد، «فی ما له دخلٌ فی الموضوع»، در آن دلیل که قطع دخالت در موضوع دارد، «بالملازمة بین تنزیلهما وتنزیل القطع بالواقع تنزیلاً وتعبداً منزلة القطع بالواقع حقيقة»، ملازمه است بین تنزیلهما، ضمیر تنزیه به مستصحب و مؤدی می‌گردد، بین تنزیل مؤدی و مستصحب «و تنزیل قطع بالواقع تنزیلاً وتعبداً»، قطع به واقع تنزیلی، واقع تنزیلی همین مستصحب و مؤدی است، گفتیم مؤدی وقتی شارع می‌گوید این را نازل منزله‌ی واقع بدان پس این مؤدی واقع تنزیلی شد، ببینید ما چهار عنوان داریم. واقع تنزیلی، واقع حقیقی، قطع به واقع تنزیلی، قطع به واقع حقیقی. این چهار مطلب را در ذهن بسپارید ابعاد مطلب روشن می‌شود. دلالت اول می‌گوید این مؤدی را به منزله‌ی واقع بدان، یعنی مؤدی، واقع تنزیلی می‌شود، آنگاه آخوند می‌فرماید اگر مؤدی شد واقع تنزیلی باید قطع به واقع تنزیلی هم نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی باشد، ملازمه است بین تنزیلهما یعنی تنزیل مؤدی و مستصحب نازل منزله‌ی واقع می‌شود، «و تنزیل قطع بالواقع تنزیلاً وتعبداً»، این تنزیلاً و تعبداً قید واقع است، یعنی قطع به واقع تنزیلی منزله‌ی قطع «بالواقع حقيقة»، یعنی قطع به واقع حقیقی. آن مثال ابن که عرض کردم خوب دقت کنید روشن‌تر می‌شود، پس دو دلالت آخوند درست کرد، فرمود شارع که می‌گوید خبر واحد حجت است، وجوب نماز جمعه را نازل منزله‌ی واقع قرار می‌دهد و بالملازمة قطع به این واقع تنزیلی را هم نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی قرار می‌دهد، وقتی نازل منزله‌ی قطع به واقع حقیقی شد، این دلالت دوم را فرمودند از ملازمه می‌فهمیم؛ بیان کردیم ملازمه را دو گونه تفسیر کرده‌اند: 1. بنحو دلالت اقتضاء و 2. بنحو ملازمه‌ی عرفیه.

خلاصه آنچه نیاز به لحاظ دارد دلالت اول است، دلالت دوم نیاز به لحاظ ندارد. پس جمع بین لحاظ آلی و استقلالی نشد. حالا آخوند می‌فرماید: «لا یخلو»، این لا یخلو خبر «ما ذکرنا» است، «ما ذکرنا لا یخلو من تکلف، بل تعسف»، این خالی از تکلف و تعسف نیست، وجه تکلف این است که ما ملازمه عرفیه را نمی‌فهمیم، عرف چنین ملازمه‌ای را نمی‌فهمد؛ تعسف یعنی می‌خواهند بیان کنند این راه ما محال است، چون مستلزم دور است به بیانی مرحوم اصفهانی و نائینی و عراقی دارد، حالا بیان دور آن یک بیان دقیق و مفصلی است که نیاز چند مقدمه دارد چون بحث امروز مشکل بود نمی‌شد بیش از این هم خوانده شود به همین مقدار امروز اکتفاء می‌کنیم.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ